

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

«المقصد السابع في الاصول العملية و هي التي ينتهي إليه المجتهد بعد الفحص واليأس عن الظفر بالدليل مما دلّ عليه حكم العقل او عموم النقل و المهم منها أربعة».

مقصد هفتم اصول عمليه

مقصد هفتم کتاب کفایه اصول عمليه است، حکمی که اصول عمليه در پی دارد را حکم ظاهری می نامند. حکم ظاهری را چنین تعریف می کنند: «الحکم الثابت في فرض شک بالواقع»، حکمی است که در فرض شک در واقع ثابت است یا چنین تعبیر می کنند حکمی که در موضوع آن حکم یا در لسان دلیل آن حکم شک در حکم واقعی اخذ شده است.

در اصول عمليه بعد از اینکه مجتهد نسبت به یک موردی تفحص می کند و بعد از تفحص مأیوس می شود از اینکه دلیلی برای حکم واقعی پیدا کند، نسبت به حکم واقعی عنوان شک را می یابد و بنابراین وقتی نسبت به حکم واقعی شک کرد، آن احکامی که در این فرض وظیفه شک را بیان می کند، احکام ظاهریه و اصولی که در این فرض مقرر شده است را باید عمل کند که اصول عمليه است. از این بیان فرق بین اصل عملي و اماره روشن می شود، اماره آن دلیلی است که کاشفیت از واقع دارد یا به اعتبار کاشفیت حجت شده است، مثل خبر واحد یا با فرض اینکه کاشفیت از واقع دارد به اعتبار کاشفیت حجت نشده است و به اعتبار دیگری حجت می شود، مثل استصحاب؛ اما اجمالاً اماره فرقی با اصل عملي در این معناست که اماره کاشفیت از واقع را دارد؛ اما اصل عملي هیچ نظری به واقع ندارد؛ بلکه وظیفه مکلف را در مقام عمل عند تحیر و شک روشن می کند، اصل عملي وظیفه شک را مقرر می کند، وظیفه جاهل به حکم واقعی را مقرر می کند. این یک فرض است که اماره کاشفیت از واقع دارد اما اصل عملي کاشفیت از واقع ندارد.

فرق دوم بین اماره و اصل عملي در این است که در اصول عمليه در لسان دلیلش شک در حکم واقعی اخذ شده است؛ اما در امارات چنین چیزی وجود ندارد، در امارات می گوئیم خبر ثقه حجت است، ولی شکی در آن وجود ندارد؛ اما در اصول عمليه در لسان دلیلش شک اخذ شده است. شک که در حکم واقعی اخذ شده است. این خلاصه فرق بین امارات و بین اصول عمليه است که از این بیان روشن شد که استصحاب برزخ میان اماره و اصول عمليه است و استصحاب در موضوعش شک اخذ شده است و لکن از اینکه کاشفیت از واقع دارد، لذا هم یک مقدار جنبه اماریت دارد و هم جنبه اصل عملي دارد. برزخ بین آن دو است و اختلاف شدیدی بین اکابر است که آیا استصحاب اصل است یا اماره؟ پس یک فرق در کاشفیت است و فرق دوم اینکه در دلیل اماره شکی نسبت به حکم واقعی اخذ نشده است و در دلیل اصل عملي شک اخذ شده است.

بعد از اینکه فرق روشن شد بعد از اینکه معنای حکم ظاهری و حکم واقعی روشن شد، مرحوم آخوند می فرمایند که در میان

اصول عملیه آنچه که اصول عملیه مهمه چهارتاست. برائت و تحقیر و احتیاط و استصحاب، اما می فرمایند ما اصول عملیه دیگری هم داریم که اصولین از آنها از کتاب اصولشان بحث نمی کنند مثل قاعده طهارت و اصالة الطهارة، اصالة الطهارة البته ما یک اصالة الطهارة در شبهات حکمیه داریم و اصالة الطهارة در شبهات موضوعیه یک وقت است که شک می کنیم این فرش معین، پاک است یا نجس، اصالة الطهارة را جاری می کنیم، این اصالة الطهارة در شبهه موضوعیه می شود؛ اما یک وقتی است که در یک حکم کلی شک داریم، نمی دانیم روباه را شارع پاک قرار داده است یا نجس؛ اینجا اصالة الطهارة را جاری می کنیم.

کلام مرحوم شیخ در فرق بین اصل و اماره

مرحوم شیخ مهم ترین فرقی که بیان میکند این است که در شبهه حکمیه رفع شبهه به ید شارع است، اوست که باید مشکل را برطرف کند، به خلاف شبهه موضوعیه که به مکلف مرتبط است و به شارع ربطی ندارد؛ لذاست که در علم اصول از شبهات حکمیه و قواعد مرتبط با حکم را بررسی می کنیم، به خلاف علم فقه که متکفل شبهات موضوعیه است؛ در موضوع علم اصول بیان شده است که هر چه در طریق استنباط قرار بگیرد، در علم اصول مورد بحث قرار می گیرد، ولی شبهات موضوعیه در کبرای قیاس استنباط قرار نمی گیرد و تنها صغرای استنباط است، در علم اصول از کبرای استنباط بحث می کنیم. بنابراین شبهات موضوعی ه از علم اصول خارج است.

سؤال: چرا در علم اصول از قاعده طهارت بحث نمی شود؟ در حالی که کبرای قیاس استنباط است و شبهه حکمیه است؟

جواب: مرحوم آخوند دو دلیل برای این امر بیان می کند:

دلیل اول: روشن بودن تطبیق طهارت در موارد مشکوکش سبب شده است که بحثی از آن در اصول نشود، هرگاه شبهه ای در طهارت چیزی واقع شود، قاعده طهارت تطبیق می شود؛ اما در بقیه اصول چنین نیست درمورد استصحاب و برات و احتیاط و تخییر بحث های مختلفی وجود دارد و این امر سبب شده است در تطبیقش و مواردش نزاع شود.

دلیل دوم: دلیل دیگری که مطرح می کنند این است که قاعده طهارت در باب خاصی مطرح می شود ولی سایر اصول عملیه در عمده ابواب فقهی مطرح می شود.

توضیح عبارت

«و هي التي ينتهي عليه المجتهد بعد الفحص و يأس عن الظفر»، به دلیل اصول عملیه آنی است که به اصول عملیه مجتهد بعد از تفحص و مأیوس شدن از ظفر و پیدا کردن دلیل منتهی می شود؛ مثلاً شرب توتون حلال است یا نه و روایات آیات و ادله را بررسی می کند و دلیلی برای حرمت و غیر حرمت پیدا نمی کند، حال که دلیل پیدا نکند و نسبت به حکم واقعی الان باید اصالت البرائه را جاری کند اصالت البرائه آن است که مجتهد به آن منتهی می شود در مقام عمل دقت کنید که این «و هي التي ينتهي اليه المجتهد» یک تعریفی است برای اصول عملیه، منتها برای اصول عملیه در شبهات حکمیه است. این تعریف برای اصول عملیه در شبهات موضوعیه به درد نمی خورد.

«مما» این مما بیان برای «هي التي» است اصول عملیه این است اصولاً «مما دل عليه حكم العقل او عموم النقل» حکم عقل یا عموم نقل بعضی از اصول عملیه دلالت دارد، اصول عملیه نقلیه است و بعضی از اصول عملیه شرعیه است و در بین این چهار تا عقدي محض و شرعي محض داریم و دو تا از اصول عملیه شرعی و عقلی هستند و برائت یک اصل عملی است که هم دلیل

عقلي دارد و هم دليل شرعي دارد، لذا مي گوييم براءت عقلي و شرعي و استصحاب فقط دليل شرعي دارد. استصحاب دليل شرعي دارد، تخيير دليل عقلي محض دارد و احتياط هم عقلي داريم و هم شرعي داريم. «والمهم منها اربعة»، مهم از اين اصول عمليه چهارتاست فان مثل، اين فان جواب از سوال مقدره است، چرا اصالة الطهارة در شبهات حكميه را نياورديد؟ در ايجا بحث كنيد مي فرمايد: مثل قاعدة الطهارة في مشتبه طهارة به شبه الحكمية قاعدة طهارة در آنچه كه طهارة مشتبه است به شبه حكميه نمي دانيم كلي روباه آيا خداوند روباه را مثل سگ قرار داده است؟ نجس است يا نيست. اين قاعده، و ان كان مما ينتهي اليها المجتهد منتهي مي شود به اين قاعده فيما لا حجت علي الطهارة و لا الي النجاسة آنجا كه طهارة و نجاست نداريم الا بحث از قاعده طهارة ليس مهم است به دو دليل به اين دليل كه يك حيث «انه ثابت بلا كلام» قاعده طهارة ثابت است بدون هيچ شبك و شبهه اي «من دون حاجت الى نقض» اشكال كنيم «و ابرام» و جواب از اشكال بدهيم «بخلاف الاربعة اصول اربعة و هي براءة و احتياط و تخير و استصحاب و انه اربعة محل الخلاف بين الاصحاب و يحتاج تنقيح مجاريها»، مجاري اين اصول اربعة يعني موارد، استصحاب در امور عدميه و احكام كلي جاري است يا نه و مجاري آن احتياج دارد «و توضيح ما هو حكم العقل او مقتضي عموم النقل» زيرا در اين اصول احتياج دارد «الي مزيد بحث و بيان و مؤونة حجة و برهان» احتياج به حجت و برهان دارد. اين يك دليل براي ايكه قاعده طهارة را مطرح نكرده اند، «هذا مع جريانها في كل ابواب» و اين دليل دوم است فرق بين اين دو اصول اربعة و قاعده طهارة اين است «جريانها» يعني جريان اربعة «في كل ابواب و اختصاص تلك قاعدة ببعضها» اما قاعده طهارة اختصاص دارد به باب طهارة «فافهم» اشاره به اين مطلب دارد كه اگر مطلبي در يك باب از ابواب فقهي جريان داشته باشد، اين سبب نمي شود در علم اصول از آن بحث نشود، چه اشكالي دارد كه در علم اصول يك مسئله را بحث كنيم و آن مسئله و آن قاعده فقط در يك باب از ابواب فقهي جريان داشته باشد.

اصل براءت

بعد از اين مقدمه، مرحوم آخوند به توضيح اين اصل ها مي پردازد. اولين اصلي كه مي پردازند اصل براءت است.

مرحوم شيخ طوري ديگر وارد بحث مي شوند و شبهات را به وجوبيه و تحريميه تقسيم مي كنند و هر يك را به موضوعيه و تحريميه تقسيم مي كنند و علت هر شبهه حكميه فقدان نص يا اجمال نص و يا تعارض نصين است. سپس هشت قسم را به صورت مجزا بحث مي كنند؛ اما مرحوم آخوند همه را يك كاسه نموده و فقدان نص و اجمال نص را همين جا مطرح مي كنند. مرحوم آخوند ملاك در بحث را يك چيز ميدانند، و تفاوتی نمی كند شبهه وجوبيه باشد يا تحريميه، بايد معنای شبهه مشخص شود. شبهه احتمال خلاف است مثلاً اگر حكم وجوب است در غير حرمت شك شود اباحه يا كراهت و يا اگر تحريميه است در غير وجوب شك شود مثل استحباب و اباحه، اگر در تحريميه است شك در وجوب شود و يا در وجوبيه شك در تحريمش شود دوران بين محذورين است كه مجرای تخيير است. مرحوم آخوند بحث تعارض نصين را نيز جدا مي كنند چون مربوط به بحث تعارض مي شود.

مرحوم آخوند بعد از اين هنر نمایی كه محل نزاع را مشخص كردند مجرای همه موارد شبهات حكميه وجوبيه و تحريميه را براءت ميداند مهم اين است كه دليل بر اين اصل را بررسی كنيم. مرحوم آخوند ادله اربعة را مطرح مي كنند.

دليل اول: قرآن

به آيات متعدده براي براءت استدلال شده است كه مرحوم شيخ تمام آيات را در كتاب رسائل بيان كرده است؛ اما مرحوم آخوند فقط يك آيه را مورد بحث قرار مي دهند، به عنوان اظهر الايات و آن آيه شريفه سوره اسراء است «و ما كنا معذبين حتي نبعث رسولا» ما عذاب نمي كنيم تا مادامي كه رسولي را بفرستيم. اين حتي نبعث رسولاً يعني «حتي نبعث حجت بيانا» يعني تا مادامي كه بياني را براي شما نياورديم و حتي را براي شما اقامه نكرديم عذابتان نمي كنيم.

از آیه شریفه کبري کلي به دست مي آید، کبري اين است که بدون حجت و بيان خداوند عذاب نمي کند و در شبهات وجوبيه و تحریمه صغري ما اين است که هر چه مجتهد گشته است بياني براي وجوب و تحریم پيدا نکرده است. پس در نتیجه آنجا حکمي وجود ندارد چون خداوند نفي عذاب کرده است و اگر مرتکب شديد و واقعاً حرام باشد شما را عذاب نمي کند و ترک کردید و واقعاً واجب باشد خداوند شما را عذاب نمي کند و خلاصه استدلال به اين آیه شریفه که در اینجا اين است.

اشکال بر استدلال به آیه شریفه

در استدلال به اين آیه شریفه اشکالات متعدده وارد شده است. مرحوم آخوند از میان اشکالات اين اشکال را مطرح مي کنند: آن اشکال اين است که بحث ما در استحقاق و عدم استحقاق عذاب است و آنچه را آیه شریفه بيان مي کند فعلیت عذاب است و ما کنا معذبين يعني ما بالفعل و فعلاً عذاب نمي کنيم و نفي فعلیت دليل بر نفي استحقاق نيست، ممکن است عذاب نکنند ولي استحقاق عذاب باشند و بحث ما در دایره استحقاق است و ما مي خواهيم ببينيم کسي که شک دارد یک چيزي واجب است، دليل بر آن پيدا نکرد و آن شي را ترک کرد استحقاق عقاب دارد، در فرضي که واقعاً واجب بوده است و فرض ما در استحقاق است و اين آیه شریفه مسئله فعلیت را بيان مي کند.

پاسخ از اشکال

از اين اشکال مرحوم شيخ انصاري در کتاب رسائل جوابي داده است که مرحوم آخوند آن جواب را نقل مي کنند و دو اشکال وارد مي کنند.

توضیح عبارت

«فصل لو شک في وجوب شي او حرمة» اگر شود در وجوب يا حرمت «و لم تمهض عليه حجة» قائل نشود بر وجوب يا حرمت حجت و دليلي، «جاز شرعاً و عقلاً ترک الاول» يعني احتمال وجوب مي دهيم «و فعل الثاني» آن که احتمال حرمت مي دهيم، انجام بدهيم «و کان مأمونا من عقوبة مخالفة» از عقوبت مخالفت اين انسان مأمون است و مخالفت يعني عقوبت نمي شود در قيامت و «کان عدم نهوض الحجة» اين که حجت نيست «لاجل فقدان النص او اجماله» نص از نظر فقدان نص يا اجمال نص، يعني گاهي اوقات براي شرب توتون هر چه مي گردد، نص پيدا نمي کند.

گاهي نص پيدا کرده است، ولي اجمال دارد، مثلاً مثل همین که يتحرن در آیه شریفه «و احتماله کراهته او الاستحباب» احتمال مي دهد کراهت يا استحباب را، احتمال اینکه لو شک في وجوب شي و احتمال کراهت را يا استحباب را و براي اینکه مي خواهد شبه وجوبيه و تحليله را معنا کند، همان معنایی که در خارج از مطلب عرض کردیم «او تعارضه» يعني تعارض نص «فيما لم يثبت بينهما ترجيح» آنجايي که ترجيح نداشته باشد بر ديگري البته «بناء علي التوقف في مسئله تعارض النصين» بنا بر توقف محشين معنا کرده اند به معنای تساقط که نظريه غير مشهور است که اذا تعارض تساقط «في ما يمكن ترجيح في البين» عرض کردیم آنجايي که تساقط مي کند آنجا محکوم مي شود و ملحق به صورت فقدان نص مي شود. پس جدا نمي شود عرض کردم اين توقف را گفته اند مراد از توقف تساقط نيست و چيز ديگري است، ولي مراد تساقط است و اما بنا بر تخير «كما هو المشهور» که مشهور بنا به تخير هستند.

« فلا مجال لاصالة البراءة و غيرها» مجالي براي اصالة البراءة و غير آن نيست بنا بر تخير حجت داريم که مجتهد يکي از اين دو را اختيار کند «لمکان وجود الحجة المعتبرة» آن چيست «و هو احد النصين فيها» يکي از اين دو نص در اين مسئله هست. در

این مسئله تعارض نصین که یکی از این مسئله دونص است «فقد استدلوا علی ذلک»، یعنی همان برائت به ادله اربعه.

«اما الکتاب فبآیات اظهرها قوله تعالی» حال چرا مرحوم آخوند در بین این آیات این آیه را فرموده است؟ چون اظهر است وجه اظهر بودن این است که تنها آیه ای که به صراحه نفي عذاب کرده است، این آیه است «و ما کنا معذبین» و آنی که دنبال آن هستیم این است که آیا کسی که شک در حرمت دارد، اگر آمد انجام داد فی الواقع هم حرام بود، آیا عذاب می شود یا نمی شود؟ آیات دیگر «لا یكلف الله نفس الا وسعها» یا آیه شریفه: «لیهلک من هلک عن بینة و یحی من حی عن بینة» عرض می شود.

آیه دیگری که مرحوم شیخ در کتاب رسائل بیان کرده اند این آیات ظهور روشنی در نفي عذاب ندارد. لذا اینی که مرحوم آخوند می فرماید اظهرها وجه اظهر این است که بیان کردیم «و ما کنا معذبین حتی نبعث رسولا» وجه استدلال به آیه را مرحوم آخوند فرمودند؛ ما از آیه کبری استفاده می کنیم، می گوئیم رسول به عنوان حجت است و آیه می گوید تا مدامی که حجت برای شما نفرستیم و اگر مخالفت کردید عقابتان نمی کنیم «و ما کنا معذبین» و در شبهه وجوبی و تحلیلی بیان و حجت نداریم و جایز است که عقلاً و شرعاً مرتکب شویم.

«و فیه اشکال» نفي عذاب فعلی را کرده است، «ان نفي التعذیب قبل» از تمام حجت که به سبب بعث رسل است «لعله» الله «کان منة منه تعالی» و این منتهی است از ناحیه خدا «مع استحقاقهم بذلک» در حالی که استحقاق داریم عباد عذاب را ما دنبال این هستیم که در شبهه وجوبیه، اگر این انسان آمد عمل را ترک کرد و واجب بود، آیا استحقاق عقاب دارد یا خیر؟ آیه که نفي استحقاق نکرده است و نفي فعلیت کرده است و نفي فعلیت از اعم از استحقاق است و ممکن است نفي فعلیت باشد، استحقاق نباشد و ممکن است یک جا نفي فعلیت باشد و استحقاق هم باشد.

مرحوم شیخ انصاری در رسائل از این اشکال جواب می دهد، جواب داده است که خصم ما قائل به ملازمه است، خصم ما می خواهد بگوید هر جا استحقاق باشد فعلیت هم هست و اگر در جای فعلیت نباشد، استحقاق هم وجود ندارد.

مرحوم آخوند می فرماید: دو اشکال دارد و یک اشکال این است که استدلال به آیه می شود، استدلال جدلی می شود و جدلی یعنی خصم ما بیایم یک حرفی بزنیم که خصم روی مبنایی است که خصم قبول دارد، ولی ما قبول نداریم و این استدلال از برهان خارج می شود و برهان یعنی مبنای استدلال روی پایه ای باشد که طرفین قبول داشته باشند؛ اما اگر مبنای استدلال روی پایه ای باشد که طرف مقابل قبول دارد، استدلال جدلی می شود به درد نمی خورد.

ثانیاً اشکال دومی که دارد این است که مرحوم آخوند می فرماید: این مورد که مشکوک الحرمه است، آن موردی که یقین دارد، انسان به حرمت اشد از آن مورد نیست و اعظم از آن نیست، در جایی که انسان یقین دارد، اگر مخالفت کرد استحقاق عقاب دارد و آنجا شارع رحمت و منت روز قیامت عقاب نکند و لو سل این اشاره دارد به حرف شیخ اگر ما اعتراف خصم به ملازمه بین استحقاق و فعلیت را بپذیریم؛ اما باز می گوئیم استدلال به این آیه جدلی است، چون استدلال روی پایه ای است که یک طرف قبول دارد و این اشکال اول است که استدلال جدلی می شود، «مع وضوح منعه» یعنی منع اعتراف اگر خصم ما اعترافی داشته باشد قبول نداریم، «ضرورة ان ما شک فیوجوبه او حرمة» آن که شک در وجوب و حرمت داریم «لیس عنده» نیست در نزد خصم به «اعظم مما علم بحکمه» حکم بالاتر از آنچه علم به حکم دارد آنجایی که علم به وجوب دارد، ترک می کند علم به حرمت دارد انجام می دهد و شک نداریم که استحقاق عقاب دارد و اما از شما سوال می کنیم که فعلیت عقاب دارد «و لیس حال الوعید بالعذاب فیه» حال وعده به عذاب فیه یعنی فیه علم به حکم «الا کالوعید به» یعنی مانند بعید به عذاب «فیه» یعنی فی ما لم حکم یعنی اگر در ما علم حکم وعده به عذاب داده است وعده خاص نیست و مثل این است و ممکن است خداوند فی العقاب نکند و ممکن است بالفعل عقاب نکند و این «فافهم» را مختلف معنا کرده اند و یک معنایش این است که فتهم این آیه اشکالات دیگری هم دارد و آن اشکال این است که اولاً ظاهر شیخ در رسائل اشاره کرده است که بحث ما در عقاب اخروی

است و مي خواهيم ببينيم كسي شك دارد در وجوه شي و آن را انجام نداد و واقعاً واجب بود آيا قيامت عقابش مي كنند يا در حالي كه ما كنا معذبين عقاب دنيوي را بيان مي كند و يك اشكال است و اشكال دوم اين آيه در مقام حكايت است و ما كنا معذبين حتي نبعث رسولا و لذا در مقام بيان يك قاعده كلي انشاء قاعده كلي و حكم كلي نيست در مقام حكايت است و به درد استدلال نمي خورد.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين